شهرآرا
روزنامه شهروند و زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۲شنبه
۳ شهریور ۱۳۹۹
۴ محرم ۱۴۴۲
شماره ۳۱۸۵
جامعه ۵

مداح کوچک کربلای ایران

روایت دانش آموزی که وارد گروه تخریب می‌شود و نوحه های ماندگار می‌خواند

الهام مهدیزاده
e.mahdizadeh@shahraranews.ir



أنا عطشان و قد أحرق نطقی و لسانی. (عطش مرا فراگرفته و کلام و زبانم آتش گرفته است). أنا ظمئان و قد احرق قلبی و فوادی.(تشنه هستم و قلب و سینه‌ام سوخته است.)

أنا مظلوم حسین... أنا مظلوم حسین

با صدایی رسا و گرم این چند بیت را در تحریریه می‌خواند. انگار تقویم برای او به روزهای محرم سال ۶۲ بازگشته است؛ روزهایی که با لباس خاکی درمیان کوچه‌های اهواز می‌ایستاد و برای رزمنده‌ها این نوحه را می‌خواند. حسین پیرزاد متولد ۱۳۴۷ مشهد است. پانزده‌ساله بوده است که وارد جبهه‌های جنگ می‌شود. به قول خودش برای رفتن به جبهه‌های جنگ، «پیله» می‌کند تا اعزامش کنند. حتی وقتی مسئول اعزام به او می‌گوید «جبهه که بچه‌بازی نیست»، مایوس نمی‌شود و پنهانی خودش را به جبهه‌های جنگ می‌رساند. او بعد از مدتی می‌تواند وارد گروه تخریب شود و ۳۴ماه در این واحد خدمت کند. صدای گرم او سبب می‌شود در کنار حضورش در تخریب، کار مداحی و نوحه‌سرایی را هم انجام دهد.

روایتی که می‌خوانید، داستان حسین پیرزاد است از محرم‌های جبهه و جنگ.

نمردیم و شهادتمان را هم دیدیم

صحبتش با روز شهادتش شروع می‌شود: «می‌خواهم قبل از اینکه از دوران جنگ بگویم، از شهادتم بگویم.» با خنده حرف‌هایش را درباره روز شهادتش ادامه می‌دهد: «اگر اشتباه نکرده باشم، هفته دفاع مقدس پارسال یا دو سال قبل بود. آستان قدس مراسمی برای یادبود شهدای دانش‌آموز برگزار کرده بود. مراسم درحال برگزاری بود و من به اسامی شهدایی که گذاشته بودند، نگاه می‌کردم. میان اسامی چشمم به اسمی خورد: «شهید دانش‌آموز حسین پیرزاد.»

ادامه حرف‌هایش با خنده همراه است: «با خودم گفتم من کی شهید شدم که خودم خبر ندارم؟ نمردیم و شهادتمان را هم دیدیم.»

مگه جبهه بچه‌بازیه؟

اما روایت جبهه رفتن او با توصیفاتی از قدوقواره‌اش شروع می‌شود: «از نظر قدوقواره جثه ظریفی دارم. حالا حساب کنید پانزده‌ساله که بودم، چقدر بودم. همین جثه ظریف و سن کم من باعث شد هیچ‌وقت نتوانم مثل رزمنده‌های عادی، راهی جبهه‌های جنگ شوم. هر زمان که ساکم را برداشتم و به دفتر اعزام رفتم، دست رد به سینه‌ام زدند. آن‌قدر رفتم و برگشتم که همه خانواده موقع خداحافظی زیر لب با خنده می‌گفتند: «زیاد خداحافظی نکن، برمی‌گردی.» یادم نمی‌رود یک‌بار که حسابی به مسئول اعزام پیله کرده بودم، به من گفت: «مگه جبهه بچه‌بازیه؟» اما من از جبهه رفتن دست برنداشتم. به قول قدیمی‌ها «پیله کردم اساسی.» تصمیم گرفتم خودم دست به کار شوم. آن زمان خانه‌مان در محله طلاب و نزدیکی‌های بیمارستان امام‌حسین(ع) بود. یکی از مراکز اعزام رزمنده‌ها به جبهه، همین مرکز نزدیک بیمارستان امام‌حسین(ع) بود. از شب قبل ساکم را آماده کردم. صبح اول وقت، بیدار شدم تا خودم را به آنجا برسانم. وقتی رسیدم، اتوبوس‌ها برای اعزام رزمنده‌ها آمده بودند و همه رزمنده‌ها درحال خداحافظی بودند. لابه‌لای جمعیت، ساکم را به راننده اتوبوس دادم تا داخل صندوق کنار اتوبوس بگذارد. خودم را هم درمیان جمعیت و خداحافظی رزمنده‌ها به اتوبوس رساندم و بالا رفتم. داخل اتوبوس گوشه‌ای نشستم و منتظر ماندم تا اتوبوس پر شود. هرکدام از رزمنده‌ها که وارد اتوبوس می‌شد و مرا می‌دید، تصورش این بود که من پسر راننده هستم. بالاخره اتوبوس پر شد و من با این رزمنده‌ها راهی جبهه‌های جنگ در منطقه ایلام شدم.

اذان صبح بود که به پادگان امام‌رضا(ع) ایلام رسیدم. اتوبوس بدون هیچ توقف و بررسی، وارد پادگان شد و من هم با رزمنده‌ها داخل پادگان شدم. استرس عجیبی داشتم. هیچ مدرک و پرونده و کارت اعزام به خدمتی همراه من نبود. وارد پادگان که شدم، با اصراری که کردم، قرار شد مدتی کارهای فرهنگی پادگان مثل مکبری را انجام دهم. بعد چند روز صدای خوب من باعث شد که خواندن دعاهایی مانند دعای کمیل را به من بسپارند. مدتی که گذشت، شهید جلیل محدثی‌فر که یکی از بچه‌محل‌های ما بود، دنبال من آمد. به او گفتم هیچ پرونده و مدرکی که بخواهند من را به جبهه‌های جنگ اعزام کنند، ندارم. انگار حرف‌های من را نمی‌شنید. بعد کلی حرف زدن‌های من، گفت: «کاری به این چیزا نداشته باش. مگه نمی‌خوای بری جبهه؟ پس پاشو بسم‌ا... بگو و با من بیا.» با او وارد مرکز ثبت پرونده‌ها شدم و او تمام فرم‌های لازم را پر کرد. بعد از تکمیل پرونده به من پلاک دادند. این یعنی «جبهه‌ها، جبهه‌ها ما داریم می‌آییم.»

با صحبت‌های شهید محدثی‌فر من وارد گروه تخریب شدم و در آنجا آموزش‌های لازم را دیدم. با گذشت مدتی، کم‌کم دوره‌های آموزشی و کاری را در واحد تخریب پشت‌سر گذاشتم و توانستم با رزمنده‌ها وارد جبهه‌های جنگ شوم. عملیات والفجر ۳ اولین عملیاتی بود که به‌عنوان تخریب‌چی برای پاک‌سازی میدان مین، وارد جبهه‌های جنگ شدم. مدتی هم مربی آموزشی در واحد تخریب بودم.

نوای یا حسین(ع) از میان سنگرها

صحبت‌هایمان به ماه محرم و عملیات کربلای ۲ می‌رسد. روایتی از اشک‌ها و نوحه‌ها برای دیدن حرم امام‌حسین(ع). اشک‌های رزمنده‌ها در چندکیلومتری بارگاه امام‌حسین(ع) و کربلا.

این رزمنده دفاع مقدس ادامه می‌دهد: چند ماه از آمدن من به جبهه نگذشته بود که ماه محرم شروع شد. آن زمان عملیات کربلای یک تازه تمام شده بود و قرار شد به رزمنده‌ها مدتی را مرخصی بدهند. من هم مثل بقیه درحال جمع کردن ساک و وسایلم بودم که سردار قاآنی-آن زمان سردار قاآنی فرمانده ما بودند- مرا صدا زدند و خواستند همراه آن‌ها به شهر دیگری بروم. با این شرایط وسایلم را جمع کردم و همراه سردار قاآنی و چند رزمنده دیگر از اهواز راهی پیرانشهر کردستان شدیم. از پیرانشهر به سمت روستایی به نام قمطره رفتیم. روستایی که به‌خاطر حمله پی‌درپی عراقی‌ها از سکنه خالی شده بود و فقط رزمنده‌ها آنجا بودند. وارد روستا که شدیم، هرکدام از گروه‌های جنگی داخل خانه‌های روستاییان مستقر شدند. خانه کدخدای روستا را به گروه ما که واحد تخریب بود، سپردند و ما آنجا مستقر شدیم. بعد از استقرار من در روستا، سردار قاآنی رو به من کرد و گفت: «صدای گرمی برای مداحی داری و الان هم محرمه. آوردمت اینجا تا واسه رزمنده‌ها چند تا نوحه بخونی. با همون حال‌وهوایی که تو مشهد می‌خوندی.» به سردار قاآنی گفتم: «من هیچ کتابی که نوحه در آن نوشته باشد، همراهم نیست.» همان لحظه با یک جدیت خاص رو به یک راننده کرد و گفت: «به تمام شهرهایی که در مسیر وجود دارد، سری بزنید و بگردید تا کتابی که نوحه‌خوانی داشته باشد، پیدا کنید.» محرم و روضه‌های آن در میان جبهه‌های جنگ، جایگاهی این‌چنینی داشت که یک فرمانده تاکید و اصرار می‌کند که هرطور شده کتابی برای نوحه‌خوانی پیدا و در همان خاکریزها روضه شب عاشورا برپا شود.

با این دستور همراه راننده راهی شهرهای کردستان شدیم. کتابی نبود یا اگر بود، به زبان کردی بود. بعد کلی گشتن بالاخره چند کتاب در سنندج پیدا کردم و همراه راننده دوباره به همان روستای قمطره بازگشتیم.

حسین! آرام جانم، حسین! روح و روانم

این رزمنده دوران دفاع مقدس مداحی‌های روزهای جنگ را مثل آبی می‌داند که روح تشنه رزمنده‌ها را سیراب می‌کرد. او می‌گوید: مداحی‌ها و روضه‌های میدان رزم و جنگ، شبیه چراغی بود که در نور کم لامپ سنگرها و زیر صدای توپ و تیربارهای صدام، مسیر و هدفمان را نشان می‌داد. مسیری که امام‌حسین(ع) با اهل‌بیتشان رفتند. صحبت‌های پیرزاد دوباره از میان خانه‌های روستای قمطره پیرانشهر کردستان، جان می‌گیرد و او صحبتش را با حال‌وهوای سنگرهای شب‌های محرم در روستای قمطره این‌طور ادامه می‌دهد: «آن روز بعد از آنکه کتاب را خریدیم، به روستا برگشتیم. قرار شد هر شب در همان خانه کدخدا مراسم عزاداری امام‌حسین(ع) را برگزار کنیم. هر شب که برگزار می‌شد، رزمنده‌ها با شوروحال عجیبی می‌آمدند. چه اشک‌هایی که برای یک لحظه زیارت حرم امام‌حسین(ع) ریخته شد. آن‌قدر رزمنده می‌شناسم که همیشه دعایشان رفتن به کربلا و زیارت امام‌حسین(ع) بود اما جنگ نگذاشت و شهید شدند.

مدرسه موش‌ها، وسط غم جنگ

این رزمنده دفاع مقدس ادامه می‌دهد: روز عاشورا داخل روستای قمطره دسته عزاداری و سینه‌زنی راه انداختیم. رزمنده‌ها با پای پیاده دسته سینه‌زنی درست کردند و داخل روستا با همان حال‌وهوای جنگ و صدای توپخانه‌های صدام عزاداری کردند. این را که می‌گویم، واقعا دیدم و حس کردم؛ اینکه عزاداری در جبهه‌های جنگ، روحیه عجیبی به رزمنده‌ها می‌داد. صحبت از روحیه کردم، بد نیست خاطره‌ای از یک شهید بگویم.

شهید امیر نظری از آن آدم‌های خاصی بود که هیچ‌وقت فراموشش نمی‌کنیم. در تمام ۳۴ماهی که در جبهه‌های جنگ بودم، مثل او پیدا نکردم. شوخ و بذله‌گو و پرانرژی. آن‌قدر پرانرژی که حتی وقتی با او بودی، حس نمی‌کردی وسط میدان جنگ هستی. اصلا در کنار او حس خستگی بی‌معنا بود.

روزهای عملیات کربلای ۲ بود. ۷نفر از بچه‌ها در جریان این عملیات مفقود شده بودند و بقیه هم به‌خاطر حجم آتش دشمن، خسته بودند. هر کدام از رزمنده‌ها که به روستا رسید، گوشه‌ای را برای خودش پیدا کرد و نشست. در همان حس‌وحال بودیم که از بلندگوی مدرسه روستا صدایی بلند شد: «ک، مثل کپل، صحرا شده پر ز گل/ گ مثل گردو، بنگر به هرسو...»

صدای شعر مدرسه موش‌ها بود که از بلندگو پخش می‌شد. همان‌طور که گفتم، کارهای فرهنگی دست من بود. من هم برای اینکه بتوانم مداحی‌ها را پخش کنم یا با نوار کاست ضبط کنم، زیر پله و بلندگوی مدرسه را گرفته‌بودم تا آنجا کار کنم. آن لحظه که صدای شعر مدرسه موش‌ها پخش شد، نفهمیدم خودم را چطور به مدرسه رساندم. تا رسیدم، شهیدنظری را دیدم که با چهره‌ای خندان گفت: «حال کردی چی آوردم براتون؟» نمی‌دانستم به کارش بخندم یا اخم کنم و جدی با او برخورد کنم. آن روز با همین موسیقی مدرسه موش‌ها، حال‌وهوای بچه‌ها عوض شد.

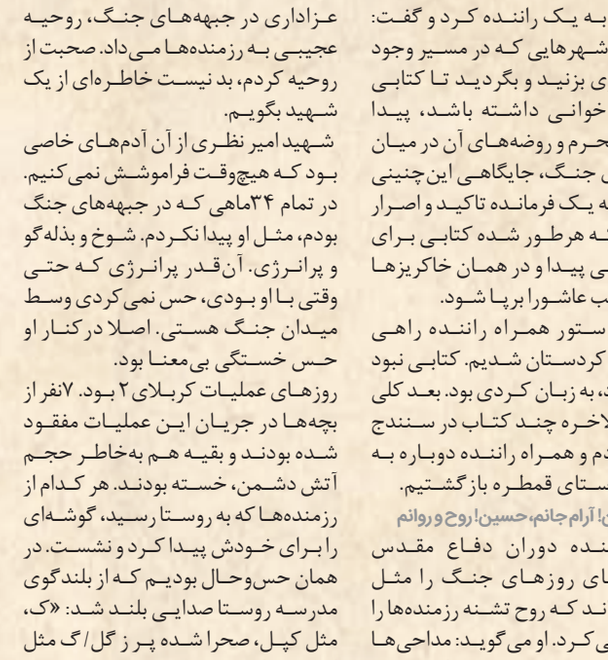
انا مظلوم حسین

مداحی‌ها و نوحه‌های دوران جنگ را با گلچینی از این مداحی این‌طور توصیف می‌کند: «همه مداحی‌هایی که آن روزها برای رزمنده‌ها می‌کردم، برای من شیرین و جذاب است اما از میان آن‌ها نوحه «انا مظلوم حسین» برای من خیلی دلنشین و خاطره‌ساز است. من این نوحه را سال ۶۲ و در اهواز برای رزمنده‌ها خواندم. چند سال قبل هم این نوحه را حسین نزارقطری خواند که بسیار پرمخاطب شد. اما آن سال متن این نوحه را شهیدامینی به من داد و گفت این نوحه را بخوان. همه رزمنده‌ها آماده شدند و قرار شد داخل کوچه‌های اهواز با همان لباس‌های خاکی دوران جنگ، سینه‌زنی کنیم و این نوحه را بخوانیم. آن زمان هیچ چیزی برای خواندن و اجرای این نوحه نداشتیم. حتی یک بلندگو نبود که من بتوانم با استفاده از آن نوحه را بخوانم. برای اینکه صدای من بهتر به رزمنده‌ها برسد، یکی از رزمنده‌ها مرا روی دوشش گذاشت و من با همه توانم این نوحه را خواندم. نوحه را چنان با لهجه عربی خواندم که بعد از تمام شدن آن خیلی از اهوازی‌ها فکر کردند من یک عرب هستم. چه حس‌وحال عجیبی بود!

پیرزاد چند ثانیه سکوت می‌کند و بعد از آن با گرفتن نفسی تازه، بخشی از همان نوحه را می‌خواند:

أنا عطشان و قد أحرق نطقی و لسانی.
(عطش مرا فراگرفته و کلام و زبانم آتش گرفته است.)
أنا ظمئان و قد احرق قلبی و فوادی.
(تشنه هستم و قلب و سینه‌ام سوخته است.)
أنا مظلوم حسین.
أنا مظلوم حسین.
أنا مظلوم حسین.

حسین پیرزاد به یاد محرم‌های جبهه، نوحه «أنا مظلوم حسین» را بازخوانی کرده‌است. کد بالا را اسکن کنید و با گوش جان این نوجه زیبا را بشنوید




ماه محرم جبهه - منطقه میمک
رزمندگان واحد تخریب لشکر ۲۱ امام رضا علیه السلام.
نوجوان تخریبچی حسین پیرزاد
درحال مداحی





حال و هوا و سینه زنی و زنجیرزنی رزمندگان واحد تخریب
لشکر ۲۱ امام رضا علیه السلام در ایام محرم در جبهه

همه مداحی‌هایی که آن روزها برای رزمنده‌ها می‌کردم، برای من شیرین و جذاب است اما از میان آن‌ها نوحه «انا مظلوم حسین» برای من خیلی دلنشین و خاطره‌ساز است. من این نوحه را سال ۶۲ و در اهواز برای رزمنده‌ها خواندم. چند سال قبل هم این نوحه را حسین نزارقطری خواند که بسیار پرمخاطب شد. اما آن سال متن این نوحه را شهیدامینی به من داد و گفت این نوحه را بخوان. همه رزمنده‌ها آماده شدند و قرار شد داخل کوچه‌های اهواز با همان لباس‌های خاکی دوران جنگ، سینه‌زنی کنیم و این نوحه را بخوانیم

دزد به پست مشهد زد



سیدمهدی سیدقطبی
کارشناس مطبوعات

در ارض اقدس(مشهد) امنیت در شهر برقرار است. ایالت از بعضی پیشامدها جلوگیری کرده‌اند. ریاست نظمیه را واگذار به شاهزاده شجاع‌السلطان نمودند. تولیت آستان قدس مدرسه رضوی را مفتوح و رؤسای ادارات و علما و غیره در موقع افتتاح مدرسه حاضر بودند.

سال ۲، شماره ۶۳/ ۲۲ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

حرکت کلنل انگلیسی بیرجند. کلنل ویل صاحب‌منصب انگلیسی با عده‌ای سوار دیروز به طرف خوسف حرکت کردند. آمدن آلمان‌ها به خاک قاینات منتشر شده است. تلگرافات به ایالت خراسان. لطف‌آباد. رضاخان و زبردست‌خان به نوخندان رفته تلگرامی به ایالت جلیله عرض کرده‌اند و به توسط قاصد مخصوص فرستاده مخابره شد. تظلم از امین مالیه. تلگرافی از شیروان به امضای جمعی از رؤسای ایل زعفرانلو و رعایا که در تلگراف‌خانه متحصن شده و مخابره نموده‌اند به اداره رسیده که مشعر است بر شکایت از امنای مالیه که در هر موقع یک نفر از طرف اداره مالیه مأمور دریافت مالیات آن حدود شده و از هیچ نوع اجحاف و تعدی هیچ‌یک فروگذار نکرده‌اند. مستدعی هستند که اخذ مالیات از آن‌ها را به‌عهده حکومت محل واگذار فرمایند کما آنکه با ایل شادلو نیز همین‌طور معمول شده تمام‌وکمال مالیات دولت وصول و ایصال می‌شود.

سال ۲، شماره ۶۴/ ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۳۴

توقیف کارگزار. تربت. مؤیدالوزاره کارگزار کل. نایب کارگزاری تون را نظامیان روس تحت‌الحفظ وارد تربت کردند و در سربازخانه خودشان توقیف کردند. دستگیرشدگان. نه. از آن هفت نفر ملازمان آلمانی که دستگیر شده بودند چهار نفر را تحت‌الحفظ به سیستان بردند و سه نفر دیگر در حبس باقی هستند.سرقت امانت پستی. درجز. وضع درجز خیلی ناامن است. دیروز پستی که از مشهد و قوچان باید به درجز بیاید در سه فرسخی درجز دزد زد، چهار کیسه تریاک با یک بسته نقدی امانت بیست تومان به سرقت برده‌اند.تراکمه در راه خراسان. عباس‌آباد. از قرار معلوم عده‌ای از تراکمه به پل ابریشم پنج فرسخی آمده‌اند، نصرت لشکر رئیس امنیه امروز صبح با عده‌ای سوار به تعاقب آن‌ها رفته و عده‌ای سوار هم به دهنه فرستاده که مواظب باشند. عده تراکمه هنوز معلوم نیست.

سال ۲، شماره ۶۸/ ۴ جمادی‌الاول ۱۳۳۴

تمام اخبار از روزنامه عصر جدید

آسفالت، بعد از اتمام حفاری‌های اگو

۰۹۰۱...۱۳۸| چرا خیابان افسرشمالی ۶۷ را آسفالت نمی‌کنید؟

شهرداری منطقه ۳| باتوجه به اتمام عملیات شبکه جمع‌آوری فاضلاب خانگی در خیابان مذکور، پس از اتمام حفاری و نصب انشعابات منازل شهروندان به شبکه اگو شهرداری منطقه ۴ نسبت به روکش آسفالت این خیابان اقدام خواهد نمود. شهروندان ارجمند جهت کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص با شماره های ۳۱۲۹۴۰۱۰ و ۳۱۲۹۴۰۱۲ روابط عمومی منطقه تماس حاصل فرمایند.

آسفالت امام خمینی۵۰ در اولویت قرار می‌گیرد

افشین منش| آسفالت خیابان امام خمینی ۵۰ یا همان خیابان اداره پست مرکزی، در خیلی از نقاطش دچار ترک‌خوردگی شده است و باید دوباره روکش شود. درضمن پیاده‌رو جلوی اداره پست مرکزی اگر به‌جای آسفالت موزاییک شود، بهتر است؛ چون خیلی بالاوپایین دارد.

شهرداری منطقه ۸| با عنایت به بازدید تخصصی کارشناسان مربوط و پاسخ استعلام شرکت‌های خدماتی، معبر مذکور دارای عملیات حفاری می‌باشد و بعد از انجام عملیات حفاری جهت اجرای روکش آسفالت در لیست اولویت‌های آسفالت منطقه قرار خواهد گرفت. مراتب جهت استحضار شهروند محترم به حضور ایفاد می‌گردد.

آبیاری فضای سبز هر چهارشنبه

شهروند| فضای سبز در فکوری ۶۸، نبش علیزاده ۱۳ متاسفانه منظم آبیاری نمی‌شود. چند مرتبه به شهرداری منطقه ۹ اعلام کرده‌ایم. خواهشمندم به طور ویژه پیگیری بفرمایید.

شهرداری منطقه ۹| آبیاری فکوری ۶۸ در روز چهارشنبه هر هفته انجام می‌گردد.





منشور حقوق و مسئولیت‌های شهرنشینی شهر مشهد(۴۷)
فصل ششم: حق بر فضای شهری و کالبد
۶-۶- سیما و منظر
۸۹ مدیریت شهری موظف است از منظر ذهنی و حافظه تاریخی شهرنشینان که محصول تجربه زیستی این شهر است، حفاظت و صیانت نماید.
برای مطالعه منشور کامل حقوق و مسئولیت‌های شهرنشینی شهر مشهد کد روبه‌رو را اسکن کنید